

والانكار زيادة تلحق آخر الكلمة في الاستفهام كقولك لمن قال قدم زيد أزيدنيه بفتح
الدال وكسر النون وسكون الياء والهاء منكرا لقدومه اذا كان قليل السفر والخلاف
في قدومه اذا كان كثير السفر وكقول من قال غلبني الامير الاميروه بضم الهاء والقصر
وسكون الهاء [illegible] متعجبا من ان يغلبه الامير [illegible] التكملة [illegible]
على آخر الكلمة [illegible] منتهيا [illegible] المتكلم به بعدها مثل ان يقال في قال ويقوله
يقول ومن العجب [illegible] الفضل [illegible] انتهى [illegible] ولم [illegible] ان يقع [illegible] والان جاز ان
اردنا ان نقع كلاما على ما لنا الاعتاب اذ وفقنا الله لاتمام ما وعدناه من الكتاب
لتوصل من يقف على ما فيه ان يصلحه بكرمه ويعتذر عن لومه فيه فاني باذل التاليف فيها
كالحاد للمتبع بالذات والضيق لا يجد الا طيف في السنان وذلك لانه انا مس على الاستعداد
واني للتوفيق فيما [illegible] ابتلى [illegible] المحبة [illegible] عصمنا الله

من شهر [illegible] ورد اليهم [illegible]

تم على يد [illegible]
العالمين

بسمه تعالی

× این جلد کتاب را وقف مدرسه فیضیه قم نمودم که ثواب آن را در موقع قرائت یا استفاده ×
× نثار روح پر فتوح بانو حاجیه زینب مشحون و آقای حاج سید خلیل مشحون بفرمایید و ×
× تولیت آن را به متصدی یا متصدیان وقت مدرسه مذکور واگذار نمودم - ×
× حاج عباس مشحون [illegible] ۱۴۰۶ ×

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان تعبیر رؤیا بدانکه این پرده‌های رنگارنگ تعلقات جسمانی و شبهای الوان زشتهای دنیوی در وقت خواب در پیش آینه دل آویخته است با وجود عروج روح بمراتب عالیه جسم بصر لیش بخیالات آویخته صحیفهای بصورتهای دیگر دیده میشود چنانکه گفته‌اند که دنیا مانند ماریست که خط و خال نیکو دارد و طفل نادان با آن فریفته میشود و در میانش زهر کشنده است و علم که باعث حیات ابدیست با نور آفتاب و چراغ که تاریکیهای ظاهر را برطرف میکند علم نیز ظلمتهای شکوک و شبهات و جهالات و ضلالات را زایل میکند بانیست که خواب محتاج بتعبیر و تاویل میباشد و تعبیر از آن صور آنها باین صورتها منتقل می‌شود لهذا اگر کسی در عالم خواب

کتاب بلند معبر بیاید — طامع بلعن الله برده باشد

بیند که بینی نطفه افتاده است معبر میدانند که این صورت دنیاست که نزد عقلا
از نطفه و حیضه کثیف تر دیده تر است می فهمند که مال بدست او نیاید یا اگر هرگاه
به بیند که ماری متوجه او شده میدانند معبر که مال زر باد میاورد یا اگر به بیند
که در بیابان است معبر میدانند که او را علمی رو میدهد و تعبیر کردن خواب
علمی است عظیم مخصوص انبیا و اولیا است و معجزه حضرت یوسف
بود در خواب آنحضرت هر خوابی که تعبیر کرده واقع شود چنانچه منقول است
که زنی در زمان آنحضرت شوهرش در سفر بود و خواب دید که ستون خانه اش
شکسته بنزد آنحضرت آمد و عرض کرد خواب خود را آن
حضرت فرمود که شوهرت می آید سلامت چنانچه شد بار دیگر شوهرش
بسفر رفت زن همان خواب را دید بر دلش می برخورد و خواب
خود را نقل کرد آنمرد گفت که شوهرت خواهد مرد چنانچه شد
این خبر بگوش آنحضرت رسید بآن شخص فرمود که چرا
چرا تعبیر چنان کردی و در علم تعبیر حسن و قبح عبارات اعتبار
حاصل است و بسبب زمان و مکان اختلاف بهم میرسد
و تفاوت

و متفاوت میشود بسبب اسم و نسب و حرفه و کردار و دین و مذهب و عقل و علم و مزاج
و صلاح چنانکه مشهورست که کسی گفت دیدم در خواب که اذان میگویم معبر گفت
که تو حج بجا آری دیگری نیز از همین خواب پرسید گفت بسرقه متهم گردی
شاگردان او گفتند که در یک حالت چگونه تعبیر یک خواب متفاوت شد گفت
در سیمای سائل اول اثر خیری یافتم در خاطرم آمد که و اذن فی الناس بالحج
الآیه و در سائل دویم اثر شری احساس کردم باین آیه متذکر شدم که اذن مؤذن
ایتها العیر انکم لسارقون گویند که قصه آن تعبیر همان گفت واقع شد و معبر
باید که نور فراست داشته باشد تا تواند که نقل این روایت کند دیگر باید دانست
که خواب یا خیالیست یا غذائی یا خواب آشفته و یا خواب حقیقی خواب خیالی آنست
که سخنی را که شنیده باشد همان را در خزینه خیال جای داده باشد و همان را
در خواب بیند و خواب غذائی آنست که چون طعامی خورد که تولد آن بخارات
آورد و خیالات انگیزد و خواب آشفته آنست که بهم برشکسته بیند یعنی بعضی را دانند
و بعضی را ندانند این خوابها باطلست و خواب حقیقی آنست که طعام لطیفی
خورده و کم نیز خورده باشد و در عبادت الهی خفته باشد و خاطر خود را از آنچه
غیر خدا باشد فارغ کرده باشد این خواب صحیح است و تعبیر دارد

دیگر باید دانست که خواب فصل بهار زود تأثیر تعبیر آن تأخیر افتد چه نباتات هنوز در نشو
و نما بوده‌اند و خواب فصل تابستان را بیشتر تأثیر بود بنا بر ظهور ثمرها که دارد و خواب
فصل خزان و زمستان کمتر راست آید و دیگر باید این کس از امتلاء معده
محترز باشد چه هرگاه معده ممتلی باشد بخارات فاسده حادث شود
و بسبب خوابهای آشفته شود و معده نیز خالی نباید باشد چه چون ضعف
از ضعف بخواب رود خوابهای پریشان بیند و قبل از وی و تعبیر نباشد
و خواب بعضی بشبها تعبیر و تأثیر آن در تأخیر است چنانکه خواب حضرت یوسف
بعد از چهل سال تعبیرش ظاهر شد و خواب حضرت پیغمبر ص از بعضی بعد از
کریمه معلی که بخواب دیده بود که سگی خون او را بخورد در پنجاه سال واقع
شد چنانکه شیخ ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت صادق ع نقل نموده که بعضی
خوابها صحیح است و اعتبار دارد و تأثیرش ظاهر شود و آن خواب
شب ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۴ است و بعضی خوابها صحیح نیست و دروغ
است و آن خواب ۲ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و ۲۱ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹
و بعضی خواب صحیح است و تأخیر دارد و آن خواب ۴ و ۵ و ۱۵ و ۱۴ و ۱
و ۱۹ است و بعضی خوابها تعبیر آن برعکس است اگر خیر بیند شر باشد و اگر
شر بیند خیر بود

و اگر ببیند خیر باشد و آن خواب ۲ و ۳ و ۲۳ و ۲۴ است دیگر باید دانست که خواب
خود را بلبیب و عاقل کرد نه بجاهل و ناقص العقل و نه بحاسد و معاند و کودک و منافق
و از دروغ گفتن خواب نیز احتراز باید در حدیث آمده که کسیکه دروغ کرد در خواب
خود تکلیف کرده میشود در روز قیامت بگره زدن دانه جو دیگر باید دانست
که معبر معلوم نماید ای شب یا که صاحب رؤیا را معلوم نماید که آن شده سرما
دیگر ماه متاثر شده یا نه چه تمام آنچه گفته شد در تعبیر آن دخل کلی دارد و قلیلی
از آنکه مرادات الی الطریق الاضبط بترتیب حروف تهجی وارد نماید
باب الالف اگر کسی ابرا را در خواب بیند منفعت باشد آب صاف
روزی حلال و نعمت و علم است آب تیره غم داند و آب جاری
میراث است آب لب رود دیدن تقرب پادشاه بود آب صاف غسل
کردن از گناه پاک باشد شود و دلیل توبه و وسعت رزق و نیکو شدن
کارها است و اگر در میان آب نی سستی بیند غمگین شود اگر بیند که کسی او را
در آب غرق کرد لعنت باید آب سیتی و بالیتهم فرزند کند انکه
یعنی شیشه زن باشد آنچه سفید باشد حلال باشد و سیاه باشد حرام بود و اگر
بر دیگر بیند دلیل نقصان و مال و جاه باشد در حرص و حرب همین حکم دارد

باب الالف

آتش بی دود کار بسته ادکشاده شود و از خونی که داشته باشد ایمن گردد و تاجر را اوج
تجارت باشد و هرچند روشنی و بلندی آن بیشتر باشد نفع ان زیاده بود و آتش بی شعله مال
حرام و خصومت بود آتش افروخته خشم عظیم است که بکسی برسد و آتش ضعیف
بیماریست و اگر بیند که آتش در وی افتاد در خشم و جنگ آید و بیم هلاکت باشد و آتش پرستیدن
بخدمت حاکم مشغول شود آزاد ریلیلنی ت بود و اگر حج نکرده باشد توفیق حج یابد و اگر دید
که بنده آزاد کرد ان بنده بمیرد آشتی کردن درازی عمر بود اغوش گرفتن فایده دینی
بود و اگر هسام یکی از ائمه معصومین است توفیق زیارت ان امام یابد آفتاب علم
و وزارت و پادشاهی آفتابه خادم باشد آماس دلیل مال بسیار باشد انار درم و دینار
بود بقدر دانه آن هرگاه شیرین باشد و بوقت باشد و انار ترش دبی وقت
غم و اندوه است آسیا مرد را توانگری است و زن را شوهر آویختن به بلندی دلیل
بر ارتفاع جاه و جلال کند بقدر ارتفاع او در آویختن در دار و غیره آهنگ
موی از تن خود یاد کردن توانگر انکرد نقصان در رویش ان را توانگری و بزرگ
کرا ملامت و خائف را ایمنی و غمگین را فرح و خوشی بی و قرض دار را ادای
دین و مریض را شفای آزار و بنده را آزادی و غیر حاجی را حج آلت حرب
قوت و منفعت و فرزند بود آهن قوی شدن کار است آهو زن جمیله و میراث

آهوانه

بود اینه پسر وجاه دستگاه باشد دلالت بر دیدار غایب نیز دارد
ابریشم منفعت باشد احرام بستن دلیل زهد و ریاضت باشد اژدها
دشمن صعب باشد بحسب آنکه زهر بسیار دارد وتعبیر بمال سپاه هم کرده اند
اسب بازین ولجام دولت وراحت است واگر خود را بر اسب سوار بیند نعمت یابد
وهم اورا دوست دارند واسب مادیان زن با برکت بود باکبی اسیر شدن
دروغ افتاده است اشتر دلیل سفر باشد استنجا عیش وظفر است بر دشمن اسهال
دلالت بر غم ونقصان کند اصحاب بدیو انرا جواب دیدن قبول عبادت است نزد
جناب حضرت باری افیون دلالت بر غم کند واگر بجهت مداومت ودرمان
خورده باشد فرج باشد اندام شخص بتاویل خویشان باشد زیاده ونقصان آن
وجمعیت وتفرقه ومردن ایشان تعلق دارد انگشتری بادشاه ملک
ودیگران منصب ومال بحسب حال آنکس بود وقیمت انگشتری هر چه فیروزه
روزی وسیع است ونگین جواهرات ومال العقدات وظفریافتن بر دشمن وشکستن
انگشتری قوة قبیله است افتادن بام خانه یا دیوار بر شخصی در تاویل مال بود
بقدری که افتاده انگور سفید بوقت خود مال ونعمت حلال باشد نقد یکدیگر
وانگور سرخ بغیر از سیاه است بوقت خود شیرین تر نافع تر وبی وقت مال حرام است

واکر پادشاه بیند بر دشمن ظفر یابد وانکه ابر سیاه را تعبیر برد و رنج کرده اند
آورده اند حلال و نعمت بود که بی رنج یابد ابر سپید باران علم و حکمت
بود و خیر دیده مرهم از علم او وابر با باران بیناقتن منفعت است از علم او فوا
زهر و بیماریست وابر سرخ محنت و بلا است وابر سیاه منفعت یا بی غم واندیشه
بود زهر و شر بیماری و سیاهی اندوه است انکشتان دست راست پنج وقت
نماز است وانکشتان دست چپ فرزند برادر بود وانکشتان پای زینت و ادا
بیش است باب الباء بادام شیرین مال پنهانست و میراث و تاویل انرا بعضی نیز کرده اند
و بادام تلخ دلالت بر جفا کند باران نرم کفتکوی دوستان مهر افتد و باران سخت
عذاب و فتنه بود و باران بر لشکر نیز بود باد معتدل راحت است و بشارت باد سخت
خراب کننده است و بعضی هم تعبیر کرده اند مثل طاعون علی الخصوص هر کاه با کرم
باشد و بعضی باد را تعبیر بلشکر بیکانه کرده اند واکر خود را در میان باد بیند در
میان دشمنان افتد پدر بیتا و پدر مشفق باشد مثل استاد پسر بیتا و پسر مال
برادر رفیق باشد بزرکی کردن روزی حلال بود و زیادتی مال برف
لشکر منهزم شد یا حاصد حیف بابا دایم ود نم وانزوه و بنج بنی تعبیر کرده اند و در
دیار کرم سیه علامت بود و در سردسیر خیر و نیکی است برق دلیل خوف و

محطر

و قطرات باقلا نعمت است سیر تلخ غم و ملالت بر مالی دارد که از کاری بدست آید بادنجان

دلیل نقد اندکی دیده و بر طرف شدن غم نیز اعتبار کردی و بچه دیدن اهرمن و نیرا دشمن

پسته خصوصا اگر با گوشت پخته بیند پشم پاک در روزی حلال بود دلیل فرزند بسیار

حافظ کلام الله مجید است بر تو دیدن خرد ارسوا شدن است و حالی را تعبیر کنند

بلند بر پایهٔ ثبات در دین است بابان روزی وسیع بود نقد و دولت الی

پلنگ عزت است از جانب ملوک و دفع خرد دشمن پاره حاکم پاک حرام است

پنیر شرف باشد چینی توانگری و مال و میراث و منفعت و ثواب

یافتن است پیغمبر و انبیا و ائمه هدی در خواب دیدن دلیل است که شخصی نه

دلیل بکار دنیا و آخرت او را نیک گرداند و معجزه‌ای او را ببرد و اگر درد مند

باشد خلاص یابد بیماری حمل دینی باشد بریدن سفرت دین و دولت با نعمت

بانگ زدن بود بانگ نماز در مسجد مؤمن صالح را حج و امن سلام است کم بعضی بوی

کند و فاسق را به دزدی بگیرند و از آن کس در بازار دولتی است و سبزه

نر و ماده فرزند و مال حلالست نقد بزرگی و کوهی آن نر از مردان

بود و ماده دنیا و ماده زن بود بدین سان تنها مال حلال

بود سبز پاک و در روزی بود تعبیر را که دیده و تا آن اهر از فلک

آتش خشک مال اندکیست بر زینه و دشمن بود و بدان مال لیس است

بهای سفینه تو دین بود اگر بیند دلیل کار و حوایج اوست و کهنه و چرکین

بیچاره که ده درستی [illegible] دانند و دشمن اقد [illegible] باید دلیل زیان نغز باشد

نقد و درازی دکانهای آن [illegible] بود دیدن نان مرتبه صاحب قدر [illegible] کاهش خرد احسانی

باشد یا آنکه زن [illegible] باشد [illegible] تر از و قاضی [illegible] متدین باشد یا حاکم

عادل تر [illegible] سعید ولایت [illegible] را کیف زنیبها ولایت بر غم دارد الشکله

ملالی [illegible] در دین [illegible] بر تو [illegible] اندک که بر دست

بارد و فراخی نعمت است اهل [illegible] را لشکر یا ظلم یا خبرا

یا حضرت باشد و اگر باران در عید [illegible] قحطی و بلا [illegible] اگر

دید که او را گرم [illegible] بود باید [illegible] باد [illegible] اگر دید که [illegible]

همان [illegible] روزی حاصل [illegible] تاج [illegible] هر ملک [illegible] وزیر [illegible]

سکنی [illegible] حلاوت بود در راه دین و دیگر [illegible] و در [illegible] دارند و

[illegible] کاری که [illegible] دین است و [illegible] دراز [illegible] دست [illegible]

در خواب خوردن [illegible] روزی [illegible] حلال [illegible]

غم [illegible] و منازعت از قبیله [illegible] تیر انداز [illegible] سخن [illegible] دهقان [illegible]

[illegible] و کنیز و سرا [illegible] بود [illegible] دل [illegible] از [illegible]

ویا [illegible]

دایمش مالست و رنج کشیدن در آن سال کشیدن بهره نیست و همچنین زر و خوشحالی

و صاحب دین را آزادی دین و مجلس را اصلاح صحبت [illegible] زر و زور و زری

حلال الجهد نو لکن نعمت بسیار از رنج برست و همچنین و حشمت و کار و دل

و شش است و اگر آن شربه از آب گرفت گو رفته غنیمت حلال از قبله زنان

را حاصل شود و بقدر شربه اگر از گوشت کاو بود رنجهای او در مال حاصل شود

و اگر شربه اگر از گوشت کاو و ماهی باشد آن حال بر روی مبارک بود و زنهار که نو خوش کند

مصحف و در حاصل آیه تا لدل یعنی درنهای کو جلس کردن که بر روی دشمنان

شد نصر آن مالست مصحف بود از کتب باب الجیم جادو یا جلی گو شاد بهره

باشد باید دستش جواهر مال حلال و میراث دختر او بود و مشقت آن

زنی دو حشر دلبند است جام زنی باشد جامه جواز با جامه سفید خوشی تام

دکتو معصیت و جامه سوخته رنجور است از جانب پادشاه و اگر سر جیحون

و زود بهار رسید و بند جز می دلشه عشق طاعت و جامه دریده [illegible]

بشنوی را از رنگ جامه نشسته و در کشتی و بلند مال بود و جامه جرکین از در

زنگ باشد بجز از در ده است و در دلیش و جامه سیاه نیز غم و اندوه

و جامه لزبها رسیدن و کهنه غم و اندوه و در دلیش است جز آن م جامع نه شود

عیش بی کلفت و رزق و چراغ خادم خانه و پادشاهی و علم و دولت و فرزند

و عمر و دین داری و ضعف در سینه و ابرو چشم دلالت کند که راه حق را بر

آورده اگر چشم سیاه باشد یا کبود رنج و ضعف است و اگر چشم سرخ باشد

یعنی بیش چشم خورد نا باشد جاه ابرا و نفع و دیگر صحت و جنگ عذر و دیگر است

چشمه اگر بیند که دست و در پی مقصد ابرای می شود منزه را ز آزادی است

و غمهای حاضر شکایت و خالف را ای و مرض را شفا و قرض را

ادا باشد خواب دلالت بر کسیکه و چیزی که ضعف و نفع باشد

جزو محبت خالی را لعنت جنگ کردن طمع باشد و سهل برادر و

دلالت بر جمع مرگ کند بر حقیقی خوف و هلاک لیا ریه و دیگر آن باک اینک

دادن دین و دنیا و زینت و اگر چه که دانه جو را چیز او را فرزند ابرار که حال

شود لاکن که عمر باشد و جو تر ارزانی و جو عالم باشد جا و دب ارزانی است

باک شود صحت و ضعف بایش جلدت مال حلال و دین باکت

در از جمع زر دا شدن و چب علما و دین خالص بود و مال حلال

و سخن لطیف و خالیش زنت بود غم داخوذه و مالیکه از دست رفته باشد

باز آید و حرص عالم باشد و خوردن اگر چه کنج میرود ادرار روزی کند در بار

اهل علم ابد

درباره [illegible] کم و بسیار اشتها بجوع مفرط [illegible] فرض
دخالت [illegible]
دلفروز [illegible] ۳ [illegible]
حالت [illegible] بشره [illegible]
که [illegible] خانه [illegible]
[illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روز [illegible] درجه [illegible] خوف سر کار با ظالم
[illegible] باشد و علاج کار [illegible]
[illegible]
گریه [illegible] غله سبز فرزند پادشاه [illegible]

چون ماست [illegible] اگر چه که او را [illegible] گشته بزرگ [illegible] خوش [illegible] از خود

سخن خوبی [illegible] که از قبیل خویشان [illegible] با درس [illegible] است

[illegible] سخن زشت و دشوار [illegible] کار [illegible] کار [illegible]

کردن فقرای نفس را که مردان [illegible] از فقرای [illegible] اهل است [illegible] باشد

خلعت عزت در [illegible] و مملکت [illegible] حقیقت خلعت و نعمت

و اگر از قبیل [illegible] بزرگی باید و اگر از قبیل علمی [illegible] خاطر علم و درس او را

روز [illegible] خلعت [illegible] عزت و جاه دین باشد و [illegible] عزت و جاه دنیا [illegible]

[illegible] مرد را [illegible] زلت [illegible]

خورده [illegible] صحبت [illegible] مردان [illegible]

دائم [illegible] دریای عالم [illegible] موج دریای عذاب است و دلالت که [illegible]

دست [illegible] باشد [illegible] حلقه امر معروف [illegible] از منکر

آوردن [illegible] اگر با حلقه باشد دلیل که [illegible] از صحبت [illegible]

[illegible] دلالت بر [illegible] که [illegible] مرد [illegible]

از قبیل [illegible] دلیل [illegible] از قبیل [illegible] دلالت بر لطف

کار [illegible] امر [illegible] کار که [illegible]

[illegible]

اگر سفید باشد دلالت بر فرزند و بخت کند و اگر ترش هم رنج باشد دلیل بر
یاری و دیانت باشد [illegible] ناخوش [illegible] باشد و اگر
باشد [illegible] دست [illegible] و مرتبه و دولت است در
[illegible] میوه دار [illegible] اگر [illegible] درخت [illegible] برگ مرد [illegible] دین و دو
اگر بیند که در سایه درخت نشسته است اگر میوه دار بود مرد منفعت است و اگر میوه
دار باشد [illegible] باید [illegible] دولت است او آنچه [illegible]
دین دار [illegible] دیگر دلالت بر فرزند [illegible] دارد [illegible] ارش [illegible]
[illegible] چند و سقف [illegible] کار [illegible] رسد [illegible] اب [illegible] باشد
[illegible] و اگر باران و برق و رعد [illegible] مردم آن دیار [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] زنان را [illegible] و مردان [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] روغن [illegible]
[illegible] خوش [illegible] صاحب [illegible] مشغول
[illegible] در دهن کند [illegible] زنان [illegible] کار [illegible] مردان [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible]

و تعبیر دیگر اگر مرد در خواب بیند آن حواری دوشیزه سیمین با خوش زیب در آن
آن صاحب دولت استاد باشد رنگ زدن جامه را فرش ها است و اگر هر که
که نام خرقش زرد است ابلق زرد رنگ شده حجامت کردن امانت است
بجای آوردن است روباه و مریم مرکب در درد خانه بزرگ مرد بزرگ را بعد رخش
اگر دید که از شهر خود بیرون می رود و نه زنگ کی رفت چاره شود اگر دید که از خرابه
بالا بر آمد رفت ارزانی دهکی نعمت و خرابی افشود اگر دید که به راه خرابه کم شد
از غم بر دن آید و اگر دید که زر طلب بیرون رفت بلند مرتبه شد و رنگ دلیل هالت بود و بیم بر دلیل
بالست ... زرخ و اسد باشد زر طرد زردالت و جهاد و هلیت زرد زر
دلیل لکه باشد خوشی و فرزند زهر باشد علامت و جمع ناقص زنان صاحب است نیکی دو
باشد و زن زرد با بیشه در آن رسید رنگی قوت و بیکار است و زن ها جوانی خود را زرد دید
دلیل عقیم شدن است و جمل مرد خود را زرد دید دلیل حیض تلف و خون زرد شده است زرد جامه
با دلیل زنان است زنی زرد باشد زائیدن دختر است و زائیده لیکن
بود زرد و زنان زمین نشان زرد آمده کم است زعفران مدح است زنگ تا با داد
زیاد شدن مال است و خطبه هاو زنگ او دختر داد زرنگی رنگ است و هنر و حسن را ادراک و حیا ها را
رنگها است زر و مرد خرابه در آورد مدد و کنیزک عرب اهل هلاک و کنیزک زرد زینب
بتاویل

زمین تنبادیل زرین تخود است حلال و دولت یعنی فراوان رود از تحریر معیت شعر

دروازه آن زر آن اگر از دیده باشد غم دلازده دلقق ۵ مال بود و اگر کار

از آن مرده باشد قبر باشد [illegible] بهر خوش طعم ملال دوبن در نبود

دلیخ و ده خوش یا کاخ فرز آن سبزه زرد و زرین از مردم باشد دعوی پاک دور رع و یا گیر نگاه

سبزی تنبادیل بیاز زرند بود سخت و شکر عیشت و اگر دید دل هر صفیر از آن سبزه

معجز رنز در آن موضع فصل و رنج تعبیر سخن کشش با غمها صلاح و دنیا دارد

و با ماه و ستارگان و آفتاب جای آن در و دیگر یارش و شعر یار بزرگان خرم دد

سهر که تنبادیل یا است ۱ بود یا خیر و برکت تقدیر آن سرگین تنادیل یار ۹

بود اگر از گاو و یا گوسفند یا شتر یا اسب بود تعبیر سرگین دیده و اگر از آدم دید

حیوانات خیر یا کول ماند حلال مال حرام است سلب زر و ورش [illegible]

ریج و [illegible] دخم دلزده دخترا خوش دیب بهر فرزند و دیح

دیسرع مصحف بود دیب یعنی و شیرین جز خوش است سبزان داده دیگر

گیرکانی از رسالهٔ ملا مظفر

وعمر دراز دهد و نعمت بسیت . دیدن انگشت زرین یا نقره فرزند قوم است

و دیدن آن مردمان است سیر حرکت و رحایت دین اسلام

و نعمت رحمت و حضرت خدا به شدن سجده کردن حضرت اصغر باشد

بست دیدن مراد است و دیدن حضرت رسالت کشتن مقصود و حاجت

سرمایه رنج و محنت و درد [illegible] سرمه پاک [illegible] و چشم کشیدن لقاء

دین باشد سگ دشمن فرومایه و [illegible] ماهی دیدن بازار [illegible]

طمع و دم باران دلیل عزلت و [illegible] سنجاب است

که لقب را آن دیده سیل دشمن بزرگ و باران [illegible] لشکر

[illegible] دلیل دفینه و [illegible] است [illegible] شانه کردن سر و ریش

هر دو لیکن در غم است شانه مرده را [illegible] جانور از

بر لینه و [illegible] باشد [illegible] دشمن ضعیف [illegible] گردد

کردن در آب صاف طلب علم و وجه معاش بود و شیر علم در روز [illegible]

[illegible]

بود شوهر با منفعت بسیار شیر دوشیدن حلم دبالش حلال باشد شنیده

زنی که خادم او بود شیر اگر بیند که بران سوار شده شاهی بوی رسد و اگر بیند

که بر وی را ایستاده و توانگر گردد و اگر بیند که از کوه بالا میرود در میان قوم بزرگ

شود و روز بروز زیاده کنند تعبیر آن آرایش و روشنی باشد اگر بیند که در شهری

آمد دین او قوی گردد و بر دشمنان ظفر یابد به شستن سر و تن باب حوض

و حوض و دریا دلیل بود که از غم خلاص شود و از ترس ایمن شود و حاجت او آید

و با جمع کردن کردن گشتن مال شود مراد او بر آید و دین او نیکو شود و زندان از ... ت

یابد و مقروض را ادای قرض بود و بیمار را شفا بود و اگر آب گرم بود غم و اندوه

و بیماری است شراب مال و علت و وابسته است شکر منفعت و فرزند

و مال بود تعبیر که دیده شکم مال و فرزند بود نکو وفا از هر و لی بود شمشیر در غلاف

زن بود و از غلاف بیرون آوردن زن بیرون آوردن است و اگر بیند که در غلاف

گرد فرزند در شکم مادرش بمیرد یا جمع گردد طمع فراخی نعمت است | باب آخ |

۲۰/۸

... نون اگر دید که زینت خود را بیاراید ... دلیل توبه بود ... دلیل

... بود ... کردن ... کار کردن است ... باشد ... حسابی

نیکو و منفعت ... جاه و حرمت بود و سفید ... بهتر است از سرخ ... جاه

و مرتبه و زن است ... اگر دید که در ... خود ... میکرد

با درخت ... و ... کردد و اگر دید که در ... او کار

و ... بسیاری ... برنج رسد و اگر دید که ... خود را فروخت و نعمت گرفت

در غم و اندوه و رنج گرفتار شود و اگر ... خرید خیر و نیکی یابد و اگر دید که در ... خود

و عمارت بنا کرده وبرا نعمتی حاصل شود . طهارت کردن رستگاری او رنج و محنت است

طعام خوردن صلاح دنیا و آخرت است طلا دلیل ... که او را از قبل پادشاه نفعی و بزرگی حاصل شود

طاس زن و کنیز و فرزند و منفعت از زنان طاوس نر پادشاه و مال باشد و ماده زن

توانگر با جمال بود طوطی فرزند و غلام و ماده اش زن بکر و نرش مرد پاک با دین و پارسا

... ظلم کردن نفرت و ظفر یافتن مظلوم است . عدس مال حلال باشد عرق

۱۰۱

مال بود و اگر دید که از وی می‌رفت بهمان قدر زیان کند و بیمار را شفا بود عطسه قوت

و بیمار را شفا بود عطیه خرمی باشد علم اگر دید که بخواندن او اشتغال داشت نعمت و دولت

دارین برسد و نفوذ از غیب بیند به عروج اگر بیند که ناگاه عروج نمود در میان قوم

خود بزرگ شود عمارت اگر بیند که در عمارت خرابی نشسته گناهان او آمرزیده شود

عریان عنبر دلیل مال باشد علم در کردن دلیل نفاق است غم شادی است

در راحت است فاخته زن کم با بود با مروت صاحب شکل باشد فربهی دلیل

قوت دین باشد و زیاده شدن مال فلوس آنکه فیل دنیاست و بسیار دیدن غم و اندوه

قبل از دیدن غم و غنی شدن باشد فیروزه ظفر و قوت و حاجت روا شدن است

فرشته اگر بیند که با وی سخن میگوید اخلاق وی ستوده گردد و اگر بیند که فرشته

با او جنگ کرد از معاصی بیرون آید بهر صورت فرشته را دیدن خوب است

باب القاف قبا دلیل پناه کسی بود و قوت و خوشی بود قرآن دین و دیانت

در سخن و اگر دید که آن را میخواند ببیند مرتبه شود و آیه رحمت بشارت است و آیه عذاب

خشم و غضب و آیه قصص بیدار شدن از خواب غفلت و نوشتن آن نیکی کردن و میراث

یافتن است قفل دلیل بود بر آمدن مردی مخصوص وقتی که به بیند روز

که گشاده شد و شاید هیچ گذارد قلم دین و ولایت و علم باشد قلمدان سر است

و توضیح فی تعبیر و تأویل توبه باشد قیامت اگر کسی بیند که قیامت برپا شد از اهل ولایت
مظلوم باشد حق تعالی او را نصرت دهد و از ستمها خلاص کند و خاتمه اش نیز
بسعادت گرداند و اگر از اهل ظلم و فساد باشد بخلاف آن باشد گور در تعبیر و تأویل اسیر باشد
و خلاف آن زن را گرگ دیدن در خواب زیاد دشمن است کاغذ سفید صالح را دلیل
مال و جاه بود و مفسد را دلیل حیله و نفاق کبوتر در میان خلق نیکو کسرت باشد انگشت
کتابت انگشتری دلالت بر امن کند و از سر مال اندک و از آب بر عطای پادشاه
دارکاو امال تبدیل از ترس و بیم و از شر منفعتی که از بزرگی باو رسد گدا در تعبیر و تأویل
ظلمت علم باشد گربه دزد بود و دشمن پنهان و لهی دشتی کشت زار در جای
خود بوقت دلالت بر فرزند کند و در جای نامعهود دلیل دفت دلیل جمعی بود که در جنگ
بهم برآیند کشتی تعبیر و تأویل زندان باشد یا جای مخوف پر بلا کفش تعبیر و تأویل زن بود
کوری و کری و گنگی خلل در دین است و بدحالی و درویشی و غم و اندوه و نقصان
و مصیبت بود گل بر درخت تعبیر و تأویل فرزند باشد خاصه سرخ آن و گل گلاب مال
حلالست و تندرستی و عمر دراز و گل سفید زر است گل کاری کردن دلالت
بر عمل صالح کند و برپشتی و عشرت گورستان صحبت جاهلانست کوزه طفل باشد

لقمه

گوسفند غنیمت و خیر و مال حلالست و نعمت باشد و خلاصی از غم یار رعیت
و فتوح صحبت مرد بزرگ است و میش زنست که بزرگواری و کریم باشد گاو لاغر
نشان تحطی است و فربه فراخی و دوشیدن آن بیمار را شفا دهد و مدیون را ادای
دین و گاو میش غنی شدن است گندم غمگین شدنست و مال حلال با رنج و با خوشه
قحطی و تنگی است گنج یافتن توفیق یافتن بکار خیر است گورستان بی باک
شدنست و آمرزش خاصه چون بر گناهان گریه یا در مجلس علم و موعظه باشد
و بی باک و فرار و طول مصیبت و اندوه باشد گژدم دشمن صعب بود کشمش
مال حلال است کعبه ایمان و ایمنی است کلاه عز و جاه باشد بقدر قیمت آن گور
زندان بود گوساله نر پسر است و ماده دختر است و سفید فرزند خوب روی پارسا
و سرخ فرزند معاشر لهو و لعب و طرب ادا است و زرد فرزند بیمار و سیاه فرزند
توانگر و مشهور و ابلق از هر رنگی بقیاس آن و به دولت نیز تاویل کرده اند و بیمار
کوچک بودن آن غمگین و متفکر است گوشت بچه مال و نعمت است که با آن بدست
آید و گوشت بریان مال و نعمتی که بسختی بدست آید و خام بی رنج و درد
و غم و اندوه و مصیبت است گوش مرد زنست و دختر و دست و رفیق و غلام و مال
و دشمن و ترس گیسو دلیل بود بر عز و جاه و مال و فرزند و شکل

لشکر و زیان و ملخ و سیل و بار سخت و جنگ و بلا و محنت است و اگر میمانها
بشنید شر و فتنه لشکر باشد و اگر کافر باشد صعب تر لاجورد غم و اندوه و
لاغری نقصان مالست و یا ضعف و یا سستی و غم و اندوه و بیماری مخصوص
وقتی که آنکس را زر زیبد باشد یا آنکه باز گشته و کنیزک عز و جاه لعل زنان
حسن و جمال است و کنیز و دختر و نعمت و مال دنیا لنگی درویشی و غم و اندوه
و رنج است و ماتم [illegible] دلیل مصیبت است ماست شیرین مال حلال
بود و ترش غم و اندوه مردن ندامت بود مرده را در خواب نشستن کار
وی بصلاح آید و اگر مرده را چیزی بدهد در عزت و حشمت او نقصان شود
و اگر مرده او را چیزی بدهد توانگر شود و نعمت بی اندازه یابد و اگر مرده
با وی آید کار و عزت او نیک شود و اگر او با مرده برود زود بمیرد و اگر با مرده
سخن گوید مال یابد و اگر بیند که خود مرده است عمرش دراز شود و اگر زنده را
در خواب مرده بیند عمر او دراز شود و یا غم شود مرغ خانگی بتاویل زن
جمیله احمق باشد و غم و اندوه بود و مرغ صحرائی بلندی درجه است و مرغ
آبی روزی حلال بود موی سفید بصلاح آمدن کار است و سیاه رنج و محنت
خاصه اگر دراز باشد و تراشیدن موی سر از غم خلاص شدن است و خوشحالی

مو

خوش‌کنی یا میوه مال بود مروارید درشت بینا و دلیل علم قرآن بود و از جمله فرزند بر
گزیده و مروارید خورد دلیل بر جوهر خرد و مال بود مستی از شراب توانگری از مال
حرام است و از غیر شراب ترس بزرگ است و حیران شدن در کار دنیا بقدر مستی
مسکه مال حلال است و علم مصافحه دوستی یافتن است مسکر مردم درویش است میس
فراخ شدن روزی است معدن یافتن بزرگ قوم شدن است و مال و علم یافتن
منجنیق لشکر است ناوردشتی دشمن بیرونی و هلاک خانگی دشمن اندرونی و دلیل خشم
و مرگ کلاب سبز تا دلیل پرده است ماش مال اندک است منبر و مناره بزرگی
و نیکویی دفرو و زاهدان و خراب شدن مردان خطیب و قاضی است ماه پادشاه
و وزیر و دوست و پدر و زن و فرزند و گرفتن ماه معزولی پادشاه است ماهی
تر و تازه مال غنیمت است و خشک غم و اندوه باشد مرکب بقدر آن شادی و معیشت
درازی است مرجان زن و فرزند و زینت و مال بود از پیش آدم مسجد مرد عالم
بود و داخل او شدن مرادان ایمنی از خوف است و فراخ شدن روزی منی تأویل فرزند
و زیادتی مال بود مورچه بسیاری مردم است و مال و نعمت بقدر زیادتی
مورچه موش تأویل زن است بظاهر مستوره و در باطن فاسقه فاجره موم
سفید تأویل نعمت و مال حلال بود و زرد بیماری باشد باب النون نادرن

بتاویل آنست بود هر کس بیند که زنی جمیله داشت و فرزند نیکو بود از ریاست و نعمت
و منفعت باشد ... باشد ... زن نقد است نزد بان مرد را
مال بود و زن را شوهر نیکو بیند ... نقد ... که از جانب حق تعالی و مال و دولت
حلال بود ... و پای ... توانائی در کارهانی و دبیری و برادر
زاده و منفعت بود ... که آسان بدست آید
وام ادا کردن و حج کردن و زکوة دادن و ادای شهادت و وفا بوعده
کردن است ... باشد ... هر کسی بتاویل
خیر و منفعت است ... بتاویل جنگ و سخن عظیمی است ...
با قوت، بتاویل زن گیرنده و کنیز باکیزه و ماه ... و علم و ادب باشد ... فایده‌های
از ... مال زن والله اعلم بالصواب

گوینده شخص درویشی بالای ماهی ... سعید عظیم در دست داشت و می‌گفت هر کس ...
در ... مستحق گردد ... العفو ...

[illegible]

حاضر شد عصمت پناه خلاصت نسبه فلانه صبیه فلان ماجد فلان

فروخت بیع جایز شرعی صحیح بفلان در یکی بهای منفصل [illegible]

موجب معلوم القدر و الوزن والعیار [illegible] فلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که در آخر مدت ادا نماید [illegible]

جاری شد و کان ذلک بتاریخ فلان [illegible] سنه فلان

دفع درد دندان
شفا خواهد یافت
دست بر دندان
بگذارد و سوره فاتحه
و توحید و تبارک بخواند
پس بگوید وترى الجبال
تحسبها جامدة وهي تمر
مر السحاب صنع الله
الذي اتقن كل شيء
انه خبير
بما [illegible]
تفعلون [illegible]
يفعلون

دفع درد دندان
شفا خواهد یافت
دست بر دندان [illegible]

[illegible]

قد وقعت
المقابلة [illegible]

[illegible]

أفاطم لو خلت الحسين مجدلا وقد مات عطشانا بشط فرات

إذا للطمت الخد فاطم عنده وأجريت دمع العين في الوجنات

أفاطم قومي يا ابنة الخير واندبي نجوم سماوات بأرض فلاة

قبور بجنب النهر من أرض كربلا معرسهم فيها بشط فرات

وقبری چند در اطراف کربلا در حوالی نهر ... که در جنب کربلا واقع است ... در کنار شط فرات است

قبور بكوفان وأخرى بطيبة وأخرى بفخ نالها صلوات

از خانواده رسالت قبوری چند در کوفه است و قبوری چند در فخ است که در قریب مدینه واقع شده که آنانرا درود و تحیات الهی باد

توفوا عطاشا بالعراء فليتني توفيت فيهم قبل حين وفاتي

... در بیابان ... کاش من همراه ایشان ... شربت مرگ نوشیدم

وقبر ببغداد لنفس زكية تضمنها الرحمن في الغرفات

و قبری دیگر در بغداد است ... که رحمن جای داده است ... در غرفهای بهشت ... چون دعبل ... حضرت امام رضا فرمود ای دعبل این ...

إلى الله أشكو لوعة عند ذكرهم سقتني بكأس الثكل والفظعات

totfim

